

یحیی آرینبور

میرزا حبیب اصفهانی

قسمتی برگزیده از کتاب «از صبا تا نیما»



در باب کتاب حاجی بابا تحقیقات جمالزاده اخیرا به این نتیجه رسیده که ترجمه این کتاب یا آن عبارات شیرین و پخته و ممتاز و مشحون از لطایف ادبی جز به قلم میرزا حبیب اصفهانی انجام نگرفته است، و پس از آن، استاد مجتبی مینوی در بازگشت از سفر ترکیه عکس آثار خطی و چاپ نشده میرزا حبیب را که در کتابخانه دانشگاه استانبول موجود و ترجمه حاجی بابا اصفهانی نیز جزو آنها بود، به ارمغان آورد و با پیدا شدن عین ترجمه به خط میرزا حبیب که در کتابخانه دانشگاه استانبول موجود و ترجمه حاجی بابا می‌شود، دیگر شبهه و تردیدی باقی نماند که این کتاب را میرزا حبیب خود از ترجمه فرانسوی آن به فارسی درآورده است (۴).

اینک مقدمه:

کتاب حاجی بابا در اصفهان، که از زبان انگلیسی به فرانسوی و از زبان فرانسوی به فارسی به اهتمام بنده کمینه حبیب اصفهانی با زبانی عام فهم و خاص پسند و با اصطلاحاتی معروف و مشهور ترجمه شده است و حسن و قبح و فایده‌مندی و ضرر رسانیش حواله به مولف اصلی شده و نسخه حاجی بابا در لندن نسخه دیگر است که در آن تزییف (۵) انگلستان است، چنانچه در این تزییف ایرانیان است، بلکه تزییف مسلمانان عموما و انشاءالله آن هم ترجمه خواهد شد و مترجم مورد مواخذه از جانب شرع و عرف نخواهد گردید.

من نه این از حبیب و ابان گفتم آنچه را گوینده گفت آن گفته‌ام (۶) موریه و کتاب حاجی بابا - حاجی بابا کتابی است که آن را جیمز موریه به قصد انتقاد از ایرانیان و نمودن جهات زشت آداب و رسوم ایرانی به رشته تحریر کشیده است. جیمز موریه اصلا از مردم فرانسه و تبعه انگلیس بود. وی در سال ۱۱۹۴ هـ. ق (۱۷۸۰ م) در ازبیر به دنیا آمد و در آنجا با آداب شرقی و زبانهای ترکی و فارسی آشنا شد. پدرش که کنسول انگلیس در استانبول بود او را هم وارد خدمت امور خارجه انگلستان کرد.

موریه به اتفاق سرهارفورد جونس، سفیر فوق‌العاده انگلیس، به سمت مبنی سفارت در سال ۱۲۲۳ هـ. ق به ایران آمد و در ۲۸ ذیحجه آن سال وارد تهران شد.

میرزا حبیب اصفهانی یکی از ایرانیان روشنفکر با ذوق و خوش‌فکر بود و یکی از چند تن مردان قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است که در تحقیق ادبی شیوه نسبتا جدید و متینی پیش گرفتند.

وی «اصلش از قریه بن چهارمحال از اعمال اصفهان است. در اصفهان و تهران به تحصیل علوم مشغول بود. در بغداد نیز به قدر چهارسال به تحصیل ادبیات و فقه و اصول پرداخت، پس از آن به طهران مراجعت نمود و در آنجا به افترای اینکه در حق سیه‌الار محمدخان، صدر اعظم، هجو ساخته است، قصد گرفتن و اذیت وی نمودند. در سنه ۱۲۸۳ هـ. ق به قزوین فرستاده گریخت (۱) و در دارالسعاده اسلامبول به دولت عثمانی التجا برد و اوقات خود را در مکاتب و مدارس به سر می‌برد و مدتی از اعضای انجمن معارف آنجا بود. به واسطه افترای دشمنان از آن خدمت معزول گردید و بعد از یکسال و نیم باز مورد التفات سلطانی گردیده به سرخدمت خود رجوع نمود. کاهنگاهی شعری می‌سرود، اما مانند دیگر شاعران چشمش به صله و جوائز نبود. در اوایل حال، اشعار خود را متخلص به تخلص «دستان» می‌ساخت، اما در اواخر اکثر اشعارش بی تخلص بود و اعتنایی به تخلص نداشت (۲).»

میرزا حبیب با شیخ احمد روحی و یاران او معاشرت داشت و در نهضت آزاد مردانی که برای بیداری ایرانیان در کوشش بودند، همکاری می‌کرد.

صاحب ترجمه پیش از آنکه به سن شصت برسد، در سال ۱۳۱۱ بیماری شد و برای معالجه به آبهای معدنی بروسه (بورسا) رفت و پس از چندی، به سال ۱۳۱۵، درگذشت و در گورستان چکرگه، در پای کوه اولوداغ، به خاک سپرده شد (۳).

تالیفات او - میرزا حبیب مردی ادیب بود. زبان عربی را نیک می‌دانست و با زبان ترکی آشنایی داشت. زبان فرانسه را نیز در استانبول هنگام تدریس فارسی در مدارس آنجا آموخت و از این سه زبان در تدوین دستور زبان فارسی استفاده کرد و هم او بود که نخستین بار کلمه «دستور» را برای نام قواعد زبان به جای صرف و نحو اختیار کرد.

وی در دونوبت (باراول از ذیحجه ۱۲۲۳ هـ . ق یا ربیع الاول ۱۲۲۴ هـ ق و باردوم از جمادی الاخره ۱۲۲۵ هـ . ق تا ذیقعد ۱۲۳۰ هـ . ق) مجموعاً بالغ بر شش سال ، به سمت منشیگری سفارت انگلیس در ایران ماند و در ایامی که سفیری از آن دولت در تهران نبود نیابت سفارت را عهده‌دار می‌شد و در عقد عهدنامه شوم گلستان و تعیین خطوط مرزی جدید ایران و روس و اعضای معاهده شوم تر ایران و انگلیس مستقیماً دست داشت .

موریه در مدت اقامت خود در ایران اخلاق و عادات ایرانیان ، به خصوص سران و بزرگان دولت را به خوبی آموخت و مخصوصاً در سفر دوم خود با سرگوراوزلی ، سفیر انگلیس ، که با میرزا ابوالحسن خان ، ایلیچی ایران ، و هفت تن ایرانی از طبقات مختلف - ناظر و آشپز و جلودار و فراش - همراه و مشغور بود ، با صحبتها و شوخیها و مجادلات این گروه و با قصه‌ها و سرگذشتها و خاطرات آنان از نزدیک آشنا شد و در این مسافرت فرصتی یافت که مطالب زیادی برای سفرنامه‌ها و داستانهای خود فراهم آورد .

کتاب حاجی بابا اصفهانی قریب به ده سال پس از مراجعت آخری موریه از ایران ، به سال ۱۸۲۴ م (۱۲۳۹ هـ . ق) در لندن منتشر شد و انتشار آن باعث گفتگوهای در محافل ادبی گردید ؛ اکثر منتقدین اظهار عقیده کردند که اگرچه کتابی است خواندنی و دارای بعضی قسمتهای خوب ، اما روی هم رفته خسته‌کننده ، غیر مرتبط و پر از مکررات مبتذل و پیش پا افتاده است . ولی جمعی دیگر از هنرشناسان و صاحب نظران از جمله سروالتر اسکات ، رمان نویس معروف اسکاتلندی - آن را یکی از قطعات زیبای ادبیات پرماجرای علمه (۷) شمرده و شایسته آن دانستند که با داستان ژیل بلاس اثر لساز در یک ردیف قرار داده شود .

حقیقت آنکه موریه نه تنها در اساس داستان ، بلکه در جزئیات هم از ژیل بلاس تقلید کرده است . حاجی بابا نیز مانند قهرمان داستان لساز از طبقات ناس برخاسته و بیش از افراد دیگر صنف خود معلومات به دست آورده ، مثل او گرفتار زندان و راهزنان شده و به حکم اجبار در اعمال آنان شرکت کرده ، نزد مرد شیادی طب آموخته و به گستاخی دست به طبابت و معالجه زده ، با زنان عشق ورزیده ، از پی اندوختن مال و ثروت رفته و سرانجام پس از طی فراز و نشیب زندگی به مقامی عالی رسیده است . در هر دو داستان صحنه‌ها و پرورش حوادث و طرز بیان تقریباً یکسان است و حتی اسامی اشخاص در هر دو اثر توصیفی و شبیه به هم است .

به هر تقدیر سرگذشت حاجی بابا در میان نوشته‌های موریه تنها کتابی است که جلب توجه خوانندگان را کرده و هیچیک از دو سفرنامه او که اولی به سال ۱۸۱۲ م و دومی شش سال بعد چاپ شده و حاوی شرح مسافرت‌های وی در ایران و ارمنستان و آسیای صغیر است و حتی داستان دیگر او به نام حاجی بابا در لندن ، که چهار سال بعد از سرگذشت حاجی بابای اصفهانی (۱۸۲۸ م) منتشر شده و در حقیقت ذیل یا جلد دوم کتاب اول است ، از هیچیک طرز انشاء و مهارت در بیان مطلب با آن برابری نمی‌کند و به واسطه همین فرق فاحشی است که کسانی گمان کرده‌اند که وی جلد اول را به دستیارانی که از ایرانیان و جلد دوم را شخصاً وبدون کمک دیگری نوشته یا جلد اول داستان اصلاً به فارسی نوشته شده بود و بعد به انگلیسی ترجمه گردیده است .

کتاب حاجی بابا به صورت قصه و داستان نوشته شده و نویسنده در تصویر شخصیتها و سرگذشتها به قدر کافی توفیق یافته است . در این کتاب فضلی شاه ، آن شه‌ریار «در باطن صوفی و اهل حال و در ظاهر متشرع و اهل قال» باطمینان و خست و تجمل دوستی و علاقه شدید به زنها و میل به شنیدن تملقهای دروغ اطرافیان و رعایت احتیاط به علما ، وزیر اعظم (میرزا شفیق) یا اندام نحیف و اخلاقی کثیف ، پسر سزیز و روش اصفهان (حاجی محمدحسین امین الدوله) با هیكل درشت و کردار زخمک که «صندوقهای شاه را از طلا می‌انبارد و ظاهراً از خود را هم خالی نمی‌گذارد» ، سفیر فرانسه (ژنرال گاردان فرستاده ناپلئون) ، میرزا احق (میرزا احمد ، حکیمباشی) ، ملک الشعرا (فتحعلیخان صباي کاشانی) (۸) و میرزا فیروز (میرزا ابوالحسن خان ، ایلیچی کبیر ایران در دربار انگلستان و پسرخواهر و داماد حاج ابراهیم خان کلانتر شیرازی) ... همه با مهارت و هنرمندی توصیف شده‌اند .

تفصیل پیاده رفتن شاه به قم و اردوی تابستانی او در چمن سلطانیه و جریان تشریفات سلام عید نوروز و همه صحنه‌های دیگر به خوبی و مطابق واقع نمایش داده شده است . حکایت یوسف ارمنی و خلاص کردن او مریم ، نامزد خود ، را از قصر سردار ایروان مطلبی است که حقیقت داشته و این مطلب را صاحب‌دیوان ، میرزا تقی علی‌آبادی ، با شرح و تفصیل در یک قطعه ادبی و خود موریه نیز با کمی اختلاف در جلد دوم سفرنامه‌اش ذکر کرده‌اند .

اما از حیث مطالب البته نویسنده قصد نداشته است که در کتاب خود از محاسن و فضایل قوم ایرانی و مفاخر گذشته ایران سخن بگوید ، بلکه نظر اصلی او نمودن صحنه‌های محلی و اخلاق و عادات ایرانیان در ضمن داستان بوده و بنابراین ما رنجشی از این حیث نداریم که نویسنده در مطالعه و تحقیق از زندگی سیاسی و اجتماعی ایرانیان به نکات قابل نکوهشی برخورده و آنها را در دو سفر نامه و دو داستان خود شرح داده است و انکار نمی‌کنیم که مداخل و روشها بگیری یکی از ناخوشیهای روسا و بزرگان در گذشته بوده و در ایران هم کسانی بوده و هستند که « هیچ کمتر از بیزید نبوده» و همانطور که نویسنده دیده و شناخته لباس ایمان ظاهری دربر کرده‌اند .

چیزی که هست نویسنده در تحریر و تصویر همین معایب و مقاصد نهایت بی‌انصافی و غرض ورزی به خرج داده و ضعف اخلاقی بعضی از طبقات مردم ایران را خیلی بزرگتر از آنچه در واقع بوده قلمداد کرده‌است . مندرجات کتاب حاجی بابا ، که متن اصلی آن بارها در انگلستان چاپ و به غالب زبانها ترجمه شده ، نه به عنوان يك داستان شیرین و خواندنی بلکه به عنوان راهنمای اخلاق و عادات ایرانی شناخته شده و سالهای سال معرف صفات و اخلاق قوم ایرانی در اروپائیان بوده و چه بسیار کسانی که به قول براون از خواندن آن کبراء شده و همه ایرانیان را با آن صفاتی شناخته‌اند که موریه توصیف کرده است .

مسالما جوانمردانه نبوده است که خطایا و اشتباهاتی را که بیشتر فرج شاهه لوحی و بیخبری مردم ، طرز عاقل اداره ، نقد و مایل تعین و تربیت و بطور خلاصه نتیجه شرایط و عوامل محلی و سیاسی و بیشتر دامنگیر طبقات ممتاز و معینی بوده ، سرکوفت ملتی بکنند و همه مردمان يك کشور را قاسد و عقباء شده بدانند و بی‌صفا و استهزا کنند .

وجه باید گفت درباره سیاستمداران و نمایندگان رسمی آن ملل تربیت شده و متمدنی که برای پیشرفت مقاصد خود با دادن تحف و هدایا و وعده‌های ریاست و دروغ ، این صفات رذیله را در رجال نادان و از همه جا بیخبر این قوم تقویت کردند و با ایجاد فساد عهده‌دار دستگاه حاکمه و تحصیل امتیازات و امتیازات و شرف و شرف را در دست خود نگه داشتند تا نمودند !

در آنچه تسمیه کتاب باید گفته شود موقعی که سرهارفورد جونس کشور ایران را به قصد انگلستان ترک می‌کرد (سال ۱۲۲۶ هـ . ق) شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه از او تقاضا کرد که دو جوان ایرانی را برای فراگرفتن تحصیلات عالی ، همراه خود به انگلستان ببرد . یکی از آنها میرزا بابا افشار ، پسر یکی از صاحب‌نصبان عباس میرزا ، بود که در سال ۱۲۳۴ هـ . ق تحصیلات خود را در طب و شیمی تمام کرد و در صفر یا در ربیع الاول سال ۱۲۳۵ هـ . ق به تبریز وارد و به نام میرزا بابا حکیمباشی در دستگاه نایب‌السلطنه و بعد نزد محمدشاه به شغل طبابت مشغول بود (۹) .

گویند محصلین ایرانی انگلستان به عنت اخلاقی که موریه در کار تحصیل آنها می‌کرده از او دلخوشی نداشته‌اند و مخصوصاً میرزا بابا از تصرف موریه در هزینه تحصیل جلوگیری می‌کرده و او کینه وی را در دل گرفته بود و از این جهت و شاید هم از آن جهت که اسم حاجی بابا از حیث ترکیب لفظی به نظرش مضحک می‌آمده ، نام او را بر روی کتاب خود نهاده است .

اگر چه موریه در نامه‌ای که از لندن به تاریخ دسامبر ۱۸۲۳ م (ربیع الاول ۱۲۳۹ هـ . ق) ، یعنی اندکی قبل از انتشار حاجی بابا ، به یکی از دوستان خود ، مقیم استانبول ، نوشته ، شرحی داستان مانند درباب اصل و منشاء و وجه تسمیه کتاب خود آورده است که گویا نسخه این یادداشتها

بقیه در صفحه ۵۴

گز

او
به آن ش
شده
اداره
اداره
را پیش
کشورها
مسئولان
جدی تلق
نمایش
به آغاز
خبرنگار
بهیچ وجه
خود من
تا روز
بود و
شده
کارت
و هنگام
را گرفت
پشت سر
اینها
با این
فیلم‌های
می‌توان
هم نادر
که فیلم
شهر قص
نمایش
قلمداد
روز چهار
اعلام کرد
کارت را
مسابقه
بهر حال
شایسته
بیشتر با
بین اف
نه علاقه

رایکی از عمال فتحعلی شاه به نام حاجی بابا، که از استانبول برمی گشته و در شهر توقات از شهرهای ارمنستان عثمانی بیمار شده و موریه او را معالجه کرده، به عنوان یادگار و یاداش به او داده و وی آنها را به انگلیسی ترجمه کرده است، ولی این همه بی شک ساختگی بوده و ظاهر این است که موریه عنوان کتاب خود را، چنانکه گفته شد، از نام حاجی بابای افشار اقتباس کرده و میرزا بابا حکیمباشی از اینکه وی به جسارت نام او را بر کتاب خود نهاده و بر آداب ایرانی تاخته، همیشه خشمناک بوده است.

حاجی بابا در ترجمه میرزا حبیب - نثری که در ترجمه میرزا حبیب به کار رفته، از بهترین نثرهای عهد اخیر است. سرتاسر کتاب یا اشعار مناسب از خود مترجم و استادان سخن فارسی و آیات و احادیث و امثال و اصطلاحات چنان مشحون و آراسته است که گویی در اصل به فارسی نوشته شده و به گفته ملك الشعرای بهار «گاهی در سلامت و انسجام و لطافت و پختگی مقلد گلستان و گاه در مجسم ساختن داستانها و تحریک نفوس و ایجاد هیجان در خواننده نظیر نثرهای فرنگستان است. هم ساده است و هم فنی، هم با اصول کهنه کاری استادان نثر موافق و هم با اسلوب تازه و طرز نو عهداستان و از جمله یکی از شاهکارهای قرن سیزدهم هجری است.»

کتاب حاجی بابا ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، مکرر در کلکته و لاهور و تهران چاپ شده است.

دو دستور زبان - میرزا حبیب در حین اقامت خود در استانبول چندین کتاب دیگر از تالیفات خود و از متون قدیمه را چاپ کرده و انتشار داده است. از جمله این کتابها دستور زبان فارسی اوست که قبلاً بدان اشاره کردیم. این کتاب را ضمن تدریس زبان و صرف و نحو فارسی به وارهوند آلمانی ترتیب داده و به نام دستور سخن در سال ۱۲۸۹ ه. ق چاپ کرده است. دستور میرزا حبیب بعدها مآخذ و راهنمای دیگران شد و به کمک آن میرزا عبدالعظیم گرگانی، معلم مدرسه غمیبه، سه دوره صرف و نحو فارسی نوشت.

مؤلف در مقدمه دستور گوید: «در اوقاتی که به اقتضای گردش اسبابی من بنده، حبیب اصفهانی، از جا و مقام خویش دور افتاده و رخت اقامت به آستانه علیه استانبول نهادم، چندی به معلمی زبان فارسی و عربی مشغول بودم. در اثنا تعلیم و تدریس دیدم که زبان فارسی را از عرف و ادبای آن دیار طالب و راغب بسیار است، اما قواعد و دستوری درست در آموختن آن در کار نیست. برای آنکه پارسیدانان به ملاحظه زبان مادرزادی خود بودن، به ترتیب اصولی نیرداخته اند و فارسی آموزان نیز آنچه در باب اصول و قواعد آن گفته ندانسته و شناخته اند، در این مقام آمدم که زبانی به این قدیمی و شیرینی چنانچه می بینی بی ترتیب و تهذیب ماند و از آن رو کسی رغبت نمی نمودن نوشتن و خواندن نتواند. پس کتابچه ای ترتیب دادم که اولاً - نه تنها دارای قواعد فارسی بلکه مشتمل باشد بر اصول اصلی فارسی و طریق استعمال کلمات عربیه که از زبان عرب در آن مآخوذ و مستعار است. ثانیاً - اکثر شواهد مطالب آن را از اشعار مشهوره آوردم که هر یک به مثابه ضرب مثل است و در محاورات و محاورات به مناسبت مقام آنها را توان گفت و نوشت. ثالثاً - در بعضی مطالب آینه زیاده تر نهادم تا چنانچه تعلیم ضوابط راست تعلیم قرائت را نیز باشد. رابعاً - تصرفات مشهوره و معروفه فارسی زبانان را در کلمات عربیه، خواه در تکلم و خواه در ترسل باز نمودم تا خوانندگان آن تصرفات را به غلط و خطای ایرانیان در زبان مادرزادی خودشان حمل نکنند. خامساً - مطالب فارسی و عربی که بدان متعلق است مختلط به یکدیگر نوشتم، چه آن مطالب را جای دیگر عربی نتوان گفت و با آن تصرفات مالکانه از عربیت آنها چیزی در میان نمانده است. سادساً - از اصطلاحات و تعبیرات صرفی و نحوی آنچه معروف و مصطلح است همان را التزام کردم تا هر این دستور زانفی الظنهور نشود.»

میرزا حبیب چند سال پس از تالیف دستور سخن، به سال ۱۳۰۸ ه. ق. دبستان پارسی را، که خلاصه و کسوتاه شده دستور سخن بود، به اهتمام حستعلی خان امیر نظام گروسی چاپ کرد. در مقدمه آن می نویسد:

«من بنده شرمند، حبیب اصفهانی، پس از نوشتن کتاب دستور سخن و چاپ آن چون دیدم که نسخه آن در کار انجام پذیرفتن است و به نظر پاره ای نسخه آن قدری مغلول می نماید، خواستم تا جزو قواعد پارسی آن را با همان زبان باز کتابچه ای سازم که پارسی زبانان عموماً از آن بهره اندوزند و

کودکان کتاب و دبستان از آن دستور زبان خویش آموزند. در عبارت قدری از نسخه پیش مختصر تر ولی در معنی بسیار مکملتر نوشتم و جزو عربی آن را طرح کردم و این محصول چندین ساله تعلیم خود را مسوی به اسم دبستان پارسی گردانیدم.»

چند اثر دیگر از میرزا حبیب - آثار دیگر میرزا حبیب غریب عواید ملل، برگ سبز در اصول تعلیم زبان فارسی، خط و خطاطان به زبان ترکی، خلاصه رهنمای فارسی، رهبر فارسی، و چاپ دیوان اطعمه ابوسعحاق حلاج شیرازی یا شرح لغات در پایان کتاب و دیوان الهیه نظام الدین محمود قاری یزدی و منتخبات عبید زاکانی با مقدمه فرانسوی فرته است.

میرزا حبیب علاوه بر تالیفات چاپ شده مذکور، اشعار و حکایات و امثال و لغات و ترجمه ها و یادداشت های چاپ نشده زیادی از خود باقی گذاشته که چنانکه ذکر شد استاد مجتبی مینوی عکس آنها را در مراجعت از سفر ترکیه با خود به ایران آورده و از جمله آنها ترجمه ژیل بلاس است که آن را دکتر محمدخان کرمانشاهی معروف به کفری به نام خود به طبع رسانیده و استاد مینوی با تطبیق آن دو بر این معنی وقوف یافته است (۱۰).

این مرد دانشمند نمایشنامه Misantbropه، اثر مولیر، را نیز به نام مردم گریز ترجمه و ابتدا در روزنامه اختر و بعد مستقلاً چاپ کرده است (۱۱).

نمونه ای از نثر میرزا حبیب اصفهانی سقایی حاجی بابا از روی ناچاری

... قاطرچی از روی نصیحت گفت: فرزند، تو جوانی هستی مستعد و توهمید، زبانیاز خوش آواز، خنده رو، بذله گو، با آواز خوش مردم را به نوشیدن آب مشتاق می توانی ساخت و باریشند و شوخی به دلها راه توانی یافت. زوار مشهد به خیال استحصال اجر و ثواب می آیند، برای نجات از دوزخ و وصول بهشت از هیچ چیز روگردان نیستند. کسی که بایشان به نام خیرات و سیرات برمی آید، از عطایا و صدقات ایشان کامیاب می گردد. بیا و به یاد لب لب تشنه کربلا آب بفروش. اما زنتار، در ظاهر عسلت فی سبیل الله باشد ولی در باطن تا پول نکیری قطره ای آب به کسی ندهی! چون کسی آب نوشید، به چاقوسی یا عیارت های آبدار بگو - نوش جان، عافیت، هینئاً مریش، گوارا باشد، لب تشنه کربلا از شفاعت سیراب سازد، از دست بریده عباس بن علی جام شفاعت بنوشی! با این گونه سخنان ریشخند کن که ریشخند مردمندان خفنی کارها می بینی. اما آوازت را چنان بلند بر آر که هر کس بشنود، او قطره ای آب بنکند. ها چنان گوی که همه کس بخندد و شعرها چنان خوان که همه را خوش آید. ساده لوحی و صافدرونی زواران را ببین که با آن همه ترس و بیم ترکانان، از دیار دور دست خرجهای گرافه می کنند و که زواران می آیند، با این گونه مردم چه کار نمی توان کرد؟ به آسانی همه را توان فریفت. عقلش در چشم است، چشمان را پرده تنگ خردی تنگ پوشیده، چه می بینند تا چه بفهمند؟ تو هر چه می گویی به نام خدا و بیغمبر بگو، دیگر کار مدار. من چند وقت پیش از این در همین جا همین کار کردم و از پول سقایی یک قطار قاطر خریدم، اکنون اینم که می بینی.

به قول قاطرچی عمل کنان مشکى تازه خریدم با بندی زنجیرین و کمر بندی چرمین. قلاب خطائی چند به کمر دوختم و طاس چلقل هو اللهی چند با زنگوله و متنگوله به وی آویختم. دوسه روز مشک را در آب جفت (۱۲) خوابانده بعد از آن پراز آب نموده داخل صحن تربت امام رضا شدم و نوبت هنرنمایی رسید. افتتاح سخنم اینک: سلام الله علی الحسین و لعن الله علی قاتل الحسین.

آبی بنوش و لعنت حق بریزید کن جان را فدای مرقد شاه شهید کن عجب آب خوشگوارى دارم، جگر تشنه را جلا می دهد، دندان را می ریزد، تشنه را سیراب و سیراب را تشنه می سازد. باغ بهشت را با این آبیاری می کند. آتش دوزخ را با این آب فرو می نشانند... چون دو روز به دستور العمل قاطرچی رفتار کردم، استاد شدم. معلوم است در چنین کارها علم به دنبال عمل می آید.

داشت و نسبت به میرزا حبیب توجه و احترام روانداشت (سفرنامه حاجی میرزاده، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۶۹۵ به نقل ایرج افشار در مجله یغما، سال ۱۳ شماره ۱۰).

۲ - از مقدمه دیوان میرزا حبیب به خط خودش در کتابخانه پازیرد استانبول به نقل خان‌مک ساسانی (ایرج افشار، میرزاحیب اصفهانی، مجله یغما، سال ۱۳، شماره ۱۰).

۳ - یادداشت صباح‌الدین شمس، مجله یغما، سال ۱۴، شماره ۴.

۴ - ایرج افشار، میرزاحیب اصفهانی، مجله یغما، سال ۱۳، شماره ۱۰.

۵ - تریف، ناسره داشتن، نادرست خواندن، خوار شردن.

۶ - ایرج افشار، آثار میرزا حبیب اصفهانی، مجله یغما، سال ۱۶، شماره ۲.

۷ - Picaresque

۸ - این ملك الشعرا در متن انگلیسی و در ترجمه شوکت‌الوزاره «عسکر» نام دارد و در کرمان به دنیا آمده ولی در ترجمه میرزا حبیب «فتحعلی» است و در کاشان متولد شده و مترجم توضیح داده که «آن مرد» فتحعلی خان صبا کاشانی است شاید مولف نخواست است حکایت او را صریحا به نام او بیان کند.

۹ - دیگری محمد کاظم نام داشت و پدر نقاشی نایب‌السلطنه بود که برای فرا گرفتن فن نقاشی به انگلستان فرستاده شد. این جوان پس از هجده ماه اقامت در لندن به بیماری سل درگذشت.

۱۰ - محتوی مینوی معتمد و قولش حجت است و ترجمه ژیل‌بلاس (چاپ ۱۳۲۳ ه. ق.) اگر چند کمی غلیظتر از ترجمه حاجی باباست، بیشاهت به نثر میرزا حبیب نیست. بابایهمنه من نمی‌توانم خود را قانع کنم که مرد بافضل و کمالاتی مثل دکتر محمد کرمانشاهی بی‌هیچ نیازی محصول زحمت دیگران را برود و برخورد بسنه باشد!

۱۱ - از این ترجمه قبلا در بحث نمایشنامه‌نویسی به تفصیل سخن رفته است. متن نسخه آن را در دست دارم. دو صفحه اول آن افتاده است و نام مولف و مترجم را ندارد، اطلاعات من براینکه ترجمه از میرزا حبیب اصفهانی است مستند به قول ایرج افشار (مجله یغما، سال ۱۳، شماره ۱۰) است.

۱۲ - جفت ماده‌ای شیمیایی (Tanin) که در مجاورت پوست جوان چینی سخت قرمزی می‌کند و به همین جهت در چرم‌سازی مورد استعمال دارد. (از فرهنگ معین)

سقایان مشهد را همینکه چشم برمن افتاد، آب دهانشان خشک شد. به هم‌چشمی برخاستند و به بهانه آنکه مرا حق سقایی در آنجا نیست، خواستند سرچشمه منم را ببندند، یعنی از آب انبارم آب ندهند. اما دیدند که حریف آب دندان و باب دندان نیست، قابل این است که بزند و مشک همه را پاره کند، چشم پوشیدند. گویا خداوند مرا برای سقایی آفریده بوده است. آب گل‌آلود و بدبوی انبارها و سقاخانه‌ها را به نام آب زلال چشمه تسخیم و کوثر می‌فروختم و نمی‌دانید از پهنوی تشنگان چقدر می‌اندوختم. پول یک مشک را از ده کس می‌گرفتم و باز با پول می‌دادم. همیشه چشمم به سته زوار تازه رس بود که از راه نرسیده و غبار از چهره نشسته جام آب به نستنان می‌فرودم که بسم‌الله، فی‌سبیل‌الله، به شکرانه سلامت از آفت و بلا و به یاد لب‌تشنه بیابان کربلا جرعه آبی بنوشید، با گلاب مشهد منور سر و رو را معطر سازید.

مشک آبی هم برای خدا سبیل کنید. گاهگاه از اشعار میرزا احمد نیز به آهنگ خوش می‌سرودم:

نظم

بکن ای تشنه رحمت، گلوثر
به آب آیینه دل صیقلی کن
نه آب است این، که از کوثر نم است این
بود عین وی عیناً سلسبلا

به یاد آبروی حوض کوثر
پس از دل یاد عباس علی کن
نه مشک است این، که از جام زمزم است این
مزاج او مزاجاً زنجبلا

با آب و کتاب این گونه گفتار و اشعار را خاطر نشان زوار می‌ساختم که اولین توایب، ثواب نوشیدن آب و آب مشهد و آب من است. انعم واحسن زوار به من بیشتر بود، قطره‌ای از آبم به هدر نمی‌رفت و نکته‌ای از اشعارم هبا نمی‌شد.

چون دهه عاشورا رسید که ایرانیان را دیوانه مصیبت و غزا و . . . می‌سازد، خواستم من هم هنر مشک‌گردانی بکنم. تعزیه روز عاشورا در میدان ارگ، که تماشاخانه ایام محرم است، در حضور شاهزاده والی خراسان برپا شد. سال قبل سقایی «گاومیش» نام در مشک‌گردانی مسابقت از همگنان ربوده بود، گفتند که از گاومیش باید برحذر بود که آفت جاذبه دارد و قوه منفعله ندارد. گوش ندادم. وقت در رسید. شاهزاده در سر ارگ برتر فای بنشست. اکابر واعیان در برابرش بایستادند. من به میان آمدم، سراپایم از زخم تیغ دلاکی خون‌آلود، تا کمر برهنه، مشک در غایت چهره‌گری برآز آب بردوش، در زیر بارگرا نسی زان آهسته آهسته تا به زیر حرقه آمدم و به آواز بلند به مدح شاهزاده به مرثیه خواندن شروع کردم. شاهزاده را خوش آمد: یک اشرفی انعام انداخت. مردم انوحان او متعجب و از حالت من متحیر شدند. برای تاکید اثبات هنر، طنز و خاستم و بوی مشک را سوار نمودم و دور دیگر هم افزودم. آوازه آفرین آفرین از خلق بلند شد. از آفرینهای حضار رگ غیرت و عرق خودبینیم به حرکت آمد. طنز دیگری خواستم برمشک بنشانم. رقیبم، گاومیش، فرصت یافت. خود به مشک برچسبید و با طفلان بنشست. اگر چه به روی بزرگواری خود نیاوردم و با نندکی تحمل کردم، اما از مهره پنجم صدایی برخاست. کرم خم و شاهام از زور زنجیر کبود گردید و سراپایم خراشیده شد. مشک را بر زمین نهادم و نا عارضه گرم بود دردی نیافتم ولی بعد از چند دقیقه معلوم شد که گاومیش کار خود را کرده است و درمن قدرت مشک برداشتن برجا نگذاشته. این بود که اسباب سقایی را فروختم و با نقودی که از آب و هوای سقایی اندوخته بودم، حالم به از وقت ورودم به مشهد بود. غنی قاطرچی، که طرف مشورتم بود، به کرایه‌کشی به طهران رفته بود. دستم به نمیبختن نمی‌رسید. خواستم گاومیش را به مراقبه کشم و دیت بخوام. گفتند بیهوده است، عارضه تو در ظاهر عبارت از خدشه است و در شریعت دیت خدشه را نص صریحی نیست. خواستم و کیل مراقبه بگیرم، گفتند زنهار و کیل‌مگیر که هم دعوت باطل می‌شود و هم آنچه داری از دست می‌رود. دعاوخران خواستند دعوایم را به رایگان بخرند، راضی نشدم. باری کرم شکست و صدایم درنیامد.

۱ - در آن سال چند نفر را به بدنامی دهری بودن از تهران نفی بلد کردند که یکی از آنها همین میرزاحیب بود که خود به استانبول فرار کرد و در آنجا اقامت گزید. در این هنگام میرزا حسین خان سپهسالار سفارت ایران را

